

سلسله مباحث اخلاق و معارف اسلامی حضرت آیت الله العظمی حاج آقا مجتبی تهرانی جلسه ۲۴۳۹ هشتم اسفند ۱۳۸۶ برابر با نوزدهم سفر ۱۴۲۹ موضوع حق و باطل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آیین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم الحق و انتم تعلم در گذشته در دهه اول محرم بحثی را تحت عنوان یکی از ابعاد قیام امام حسین علیه السلام عبارت از رسول اقامه حق بود مطرح کردم و در اون بحث عرض کردم که در این بعد این متوقف بر چهار چیز است یک تشخیص حق از باطل دو شناسایی راه حق که انسان به او برسد و اقامه کند او را ۳ حرکت در این مسیر چهار پایداری در این حرکت این مسئله مطرح کردم بحث تحت این عنوان بعد جلسه آخر تذکرات دادم من جمله اینکه عرض کردم موضوعات بسیاری در لفظ با حق و باطل بود که من اینها را متعرضش نشدم بعد مراجعات متعددی داشتم که چرا خلاصه که شما میگ بالآخره آخر سفر انشالله این رو ادامش بدیم تا اونجایی را که به اصطلاح فرصتمون اقتضا می کند یکی از موضوعاتی را که به او اشاره کردم در آخرین جلسه متصل کنیم به اون جلسه که به روایتی از علی علیه السلام بود من مطرح کردم در ربط تقابل بین حق و باطل علی علیه السلام در ربط با تقابل بین حق و باطل سه تا روایت رو دارد و در این جلسه روایت را مطرح کنیم قبل از آن که وارد بشم در اینکه فرمایش حضرت را مطرح کنم مقدمه را باید عرض بکنم و چاره ای هم جز او ندارم گرچه در خلال اون بحث ها بهشون اشاره شد توضیح بحث آقایون در باب تقابل دارند با اون نیست که به تقابل تناقضی می گویند به تقابل تضاد هستند حالا من اینا رو از اصطلاحات بیرون بیارم دو چیز که بین اینها تقابل درست می کنه تقابل تناقض معنای این است که امر یک شی دایر بین وجود و عدم باشه بود و نبود هست و نیست می گن تناقض خیلی ساده این میگه هست میگه نیست هست و نیست نسبت به یه چیز امر یه چیزی دایر بین وجود عدم اگر باشد می گن تقابل تناقض زید آمده است میگه نیامده است درسته آمده با نیامده معلومه نسبت به یه چیز یا هست یا نیست خدا یا هست یا نیست همیشه هم خدا باشه هم نباشه یه تقابل هست تقابل تضاد اون تناقض امرش دائم بین وجود و عدم بود هست و نیست یک چیز یه چیز اما در باب تضاد یه چیز نیست دو چیز دو چیز است دو امر وجودی یعنی در این اینجا روایتی را که من از علی علیه السلام مطرح کردم این بود که ابتدا ایشان در یه روایت دارد که تقابل حق و باطل تقابل تضاد است حالا بعد معنا میکنم روایت میخونم که من به ذهنم میشه شاید همون آخرین جلسه خوندم که علی علیه السلام دارد ال باطل مضاد اصل تقابل بین حق و باطل را حضرت مطرح می کنه می فرماید به اینکه اینها با هم چپاول تضاد بسیار یعنی چی در باب تضاد می گن معنای اینه دو تا امر وجودی باشند که با هم جمع نمی شه با هم جمع میشن یا این یا او به تعبیر شما حالا مثال ساده بزنی مثلاً فرض کنید یا حرکت یا سکوت ها نه حرکت نه سکون ها هر دو امر وجودیست ها یا راه میره یا نشسته مثلاً عرض کنم هر چی هست می گن دو تا امر وجودی هستند ها و هم چیه جمع این رو در باب به اصطلاح تقابل تضاد مطرح می کنند می گن تقابل تضاد بین دو تا چیزه که هر دو تا امر وجود یعنی غیر تناقض تناقض ۱ نسبت به یه چیزه وجود عدم یه چیز می فهمی یا هست یا نیست اما اینجا نه دو چیز دو چیزه هر دو امر وجودی هستند اما با هم جمع چه نمیشه خب این تا اینجا امیدوارم فهم ادامه بدم من اینجاوری ادامه میدم بحث اشاره نکنم خب در اینجا این تکامل تضاد در اینکه اینها با هم جمع نمیشن علی علیه السلام روایت می فرماید نسبت به حق و باطل لا یجمع ال باطل و الحق نگاه کنید اول تو اون روایت تقابل تضاد گفت حق و باطل با هم ضدیت داره در اینجا می فرماید اینا با هم جمع بسیار خب جمع نمی شه یعنی خدمتتون عرض شود که در ابعاد گوناگون شما اگر وارد بشید نمیتونید شما فرض کنید جمع بکنید بین خدا شیطان رحمت شیطان جمع کنیم آره همیشه هم تو راه خدا بریم هم تو راه شیطان بریم دو تا راست فهمیدی دو تا سیر شما به عرض من اینا با هم چیه جمع نمیشه و چرا علی علیه السلام می فرماید معلومه خیلی روشنه که لاشتمع الباطل و معنای اینه تو خیال نکن

که می‌تونی گوش کنی جمع بین بهشت و جهنم بکن ها یا بهشت یا چی یا رحمان است یا شیطان است هر تعبیری که شما بکنید چون هر دوتا امر وجودی هستند تقابل اینها تضادیه عده اینها روششون در دنیا اینه اینو بهتون بگم میگن به اینکه نماز خلف علی علیه السلام فهمیدی ولی سر سفره معاویه چون میشه جمع کردن دو تا رو با هم ها چی بگیریم نماز پشت سر علی میخونیم اما سر سفره معاویه میشینیم میخوریم به عده ترشون تو دنیا این تزه خیال کردی این جمع کرده بین حق و چی جمع کرده بین حق و باد شوی نکن کلاه سرت خودی خودت گذاشتی حالا خدا سرش که کلاه نمیره که داره سر خودت کلاه میزاری کلاه و نفسانی علی رسک اینا نیست بله اگه این بود بهتون بگم زرنک تر از شما خیلی ها بودن این کار میتونستن میدونن که جمع نمیشه این دو تا با هم دیگه بله اون وقتا به مثال های ساده میزدن حالا من نمیدونم اونا را چی بکنم بگم یا نه گفت یا خدا یا خرما این تعبیر اینجوری میکردن حالا می‌خواستن بگن به اینکه یک کدوم از اینست دو امر وجودی که با هم اینا چیه ها نه نمیشه یا خدا شیطان نمیشه چیز کردن لذا علی علیه السلام می‌فرماید لا یجمع الباطل والحق اینم روایت دوم در باب تضاد این هست که ضدین به تعبیر ما بله لا یجمع درسته اما باز تضاد دو قسم داریم اینو خوب دقت کنید و اینکه دو تا چیز هستند که نمیتونیم جمع بکنیم ولی گاهی هست درسته نمیتونیم جمع بکنیم ولی میتونیم هر دوتاشون رو به قول ما رفعش کنیم یعنی هیچک عرض به بحث دیگه‌ست هیچ کدوم حالا به مثال ساده میزنم بفهمید مثلاً فرض کنید بین رنگ ها این تضاده سفیدی سیاه هیچ کدوم نباشه نه سفیدی نه سیاهی زردی سبزی سرخی در تعریف تضاد میگم لای اجتماع ولی بعضی هاشون هستند یرتفعان دو تا چیزی که با هم یعنی نه اون نه اون نه این نه اون حالا تعبیر شما بکنید نه این نه اون به چیز ثالث با هم جمع نمیشن درسته ها خب این رقم دو تا ضلع هستند به رقم دیگه داریم دو تا امر وجودی با هم ضد گوش کن اما این ضد به جوربست که به کدوم از اینا همیشه باید باشه یا این یا اوست توش نه این نه اون نداره یا این یا اونه دیگه نمیدونم تونستم بیارم مثل مثال اولی که زدم یا حرکت یا سکون ها شق سوم ها نداره دیدی اون مثال اول که من زدم یا حرکت چی یا اونم تضاد اما به نوع تضادی است که اینجوربست که همیشه هر دو نباشند به کدوم باید باشه به کدوم باید باشه نه این نه اون نداره حالا میخوام برم سراغ روایت سوم الان من از علی استفاده اول گفت تقابل بین حق و باطل تضاد است دو این تضاد جوری است که اینها با هم جمع نمیشن درسته سه همیشه هر دو تا نباشند که این مطلب سوم میشه می‌فرماید کیف ینفصل عن الباطل من لم ینصل بالحق مگه میشه یکی از باطل جدا بشه اما به حق متصل چیه نشده باشه پس معلوم میشه از اون تضادهایی است که چیه نه این نه اون توش نیست یا این یا اونه توش دیگه بهتر از این بگم سه تا روایت بود مو نرسیدم بحث خیلی گفتم گسترده است چیکار کنم دیگه حالا که اومدیم بنی اسرا خیلی هم بودین خصوصاً اهل علم بودن به من گفتن حالا گوش کنید طلبا گوش کنید یاد بگیرید توجه کنید که میخوام بگم روایت دارم پیش توجه کنید ست روایت از علی علیه السلام چقدر زیبا بودن به عده‌ای خیال کردن که اینها می‌تونن این کارو بکنن یعنی چیست که نه این نه اونش بکنه نه این نه اون رسیدی شما به عرض من خیال کردنا وقتی فهمید باطله رسیدی شما خواستی چیکار کنه بگه نه من کاری ندارم اما دست از حقم چیه برداشت نه این نمیشه اینجا تا متصل به حق نشی دست از باطل بر نداشت فهمیدی چی میگم خوب گوش کن حرف حالا نقل کنم تاریخ شماها در جنگ جمل شنیدید و میدونید در اونجا زبیر درسته ها بیعتش با علی چیکار شکست درسته ترسیدن و نمی‌دونستن حالا نمیخوام من وارد این قضایا خصوصیات بشم اینا گفتن نه بابا علی علیه السلام چیزی نیست مسلم نیست تنش کرده بیا اینجا کارت دارم اومد جلو خدمتتون عرض شود که رو کرد بهش حضرت بهش فرمود که چرا اومدی تو به جنگ ها چرا اون مطلبی رو گفت که وارد بشم علی گفت دروغ چیز بکنه انکار بکنه گفت این که دروغ زبیر محکوم شد اینجا چون ادعایی که اون کرد دروغ بود گفت اینو میدونی که مسئله این نبود بعد امیرالموم رو کرد

بهش گفت من به جریانی رو می‌خوام یادآوری کنم گفت به روز بود که تو اومدی پیغمبر رو ملاقات کردی و حضرت سوار بر به اصطلاح مرکبی بود و حضرت یعنی پیغمبر چشمش که به من افتاد سلام کرد به من پیغمبر یعنی به من علی سلام کرد تو خندیدی خندیدی و برگشتی گفتم یا رسول الله علی دست از تکبرش برنمی‌داره اینو گفت پیغمبر هم فرمود به اینکه علی تکبر نداره این چی شد بعد پیغمبر رو کرد به تو گفت آیا دوست می‌داری او را یعنی علی رو گفتم به خدا قسم که او را دوست پیغمبر رو کرد به تو با قسم گفت گفت والله به جنگ او خواهی شد از روی ظلم نتونست انکار استغفرالله من این حدیثو فراموش کرده بودم نتونست انکار کنه اگر یادم بود این به جنگ تو نمی‌اومدن ولی چیکار کنم که کار از کار گذشته دو لشکر مقابل هم صف کشیدن و و بیرون رفتن از جنگ برای من آره علی رو کرد بهش فرمود بهتر از نار نیست بهتر از من این باشه بعد تو مباحث بعدی بهش میرسم زبیر برگشت برگشت رفت و عبدالله پسرش آمد جلو چی بود صحبت های اینا گفتش به اینکه علی علیه السلام یاد من آورد مطلبی رو که فراموش کرده بودم من دیگه دست از جنگ برداشتم به جنگش کناره گیری کردم که زبیر رفت من به مثال زدم مثال زنده تاریخی که قابل انکار نیست دیگه این خیال کرده بود نه این نه اونه نه این نه اون نداری یا این یا اونه و من یکفر به طاغوت و یومن بالله فقط استمسک باروة الوثقا نداریم ما یا حق است یا باطل نه حق نه باطل نداریم اصلا در مسیر در انتخابات خودتون

راحت طلبی حرفا خبری نیست یا حق است یا حق تضادم بینشون هست یا راه همون صراط مستقیم است یا اگر به میلی کج رفتی فهمیدی چی می‌خوام بگم اینجور نیست یکی شرقیست یکی غربی من برم جنوبیش یکی شمالی من میرم شهر شرقی نگو حق ثابت است من بحث کردم شد حق ثابت است درست نیلی انحراف از او چیه باطلیست در مسیر لذا ما میبینیم دیگه علی برگشت گفت چی مگه میشه که این رو بی مطرح کنیم کیف ینفصل بال من لم یت الحق مگه میشه که بدون اتصال به حق تو از باطل جدا بشی نخیر این حرفا خبری نیست یا راه راه خداست یا شیطان است یا راه علی است یا معاویه است یا حسین است یا یزید است نه حسین نه یزید نداریم هرکی انحراف از حسین پیدا کند یزید لازم نیست هیچ اسم یزید بخونه اشتباه نکنید عوام نکنید عوام فریبی نکن عوام فریبی نیست یا رحمان است و یا شیطان یا بهشت است یا جهنم و چی می‌خوام بگم ما وسط نداریم شما بله ممکنه در تشخیص اشتباه بکنیم ولی اینو بهت بگم راه سوم نیست در یا حق است یا باطل امر وجودی هستند تضاد است از اون تضادهایی که جمع نمی‌شوند و رفع هم نخواهد شد روایت شما ببینید در مواقع خاص وقتی که می‌خوان معارف اسلامی را القا کنند همین را مطرح این تعبیراتی که در باب تولا و چیست توجه کنید این همون ها قالباش فهمیدی چی میگن عوض میشه حالا من به مناسبت ایام عرض کنم که در قضیه جابر که داره که اومد کربلا من به تیکه هایش ازش نقل میکنم حالا با عطا یا عطیه بود رو کرد به او برگشت گفتش که ث قال خزونی نو ابیات الکوف نابینا بود گفت دست منو بگیر ببر به سمت جاده میگه عطیه فلما سرنا فی بعض طریق سفارشی بکنه حالا از اعصاب پیغمبر خیلی مقامش بالاست اون موقع فاصله هم زیاد بود پیغمبر ۶۱ حالا و ما از اون نوعی ملائیک بعد سفر من گمان ندارم که بعد از این سفر من تو رو ببینمت معلوم میشه خب به چیز خیلی مهم می‌خواه تحویلش بده بعد میاد سراغ اینکه من از پیغمبر شنیدم از پیغمبر احب محمد آل محمد ما احب علی محمد و آل محمد آل محمد اون‌هایی را که پیوند از نظر درونی دارند یعنی آنهایی که پیوسته‌اند به حق فهمیدی اونا رو دوست بدار و اون‌هایی که گسستند از حق دشمن هم دوست هم تا اینکه علت آخر سر ف ان محبهم یودلی الجن و یقودار بیش از این نداریم ها یا بهشت یا چی شق سومی چیه یا پیوستن به حق است و الا چیه از اون طرف در مقابلش پس بنابراین اولاً جمع بین حق و باطل نمی‌شود کرد ۲ طرح نسبت به باطل حق هم چیه نمی‌شود کرد یا پیوستن به حق است یا نعوذ بالله اگر نپیوندد اینکه چیه پیوستنده غیر از این خب برم حالا دیگه به مناسبت همین عطیه نقل میکنه روز اربعین با جابر بودیم کنت معجابر

ابن عبدالله انصاری یوم عشرين يوم الاشرين سفر که نقل میکنه خودش کیفیت گوید فلما و الغری جابر میومدیم رسیدیم به کربلاسل فی شری اول رفت جابر تو شط فرات این اولین زائر حسین علیه السلام است که در تاریخ می نویسند گفتیم من حسین علیه السلام دوتا اول داره ظاهرش یکی از نزدیک داره که از راه دور داره ها اولین زائر حسین از راه دور مسلم بود بهتون بگم اون اول زائره اما چون از راه دور بود بالای چیز بام دارالعماره بودا اونجا گفت السلام علیک یا ابا عبدالله اما از راه نزدیک جابر میگه فلما وسلنا الغضریهصل فی شریعت ها رفت و غسل کرد خب بله جابر می فهمی داره کجا میره این بالاتر از وادی تور است گفتیم شستشویی کنو وانگه به خرابات خراب و لب سقمیسن کان معه طاهرا همراه خودش یه لباس تمیز آورده بود پیراهن تمیز پیرهن تمیزه رو هم ترش کرد ثم قال لی امک شیب رو کرد به من گفت عطیه چیه گفتش آیا چیزی داری خوشبو به قول ما اتریات بهش گفتیم به اینکه سقد همراه دارم گرفت از من و جعل من علی راسه و بدن سر ثم مشاها فیها دیدم جابر دیگه کفش ها رو پاش نکرده پا برهنه راه افتاده این وادی انک بالواد المقدسه تو خیال کردی میدونی اینجا کی مد تشاها فیها حتیف الحسین چطور این فهمید توش نداره که به من گفت ببینید این معلوم میشه اومد به محازات سر حسین علیه السلام اونجا ایستاد می نویسد ثم کبر ثلاثه سه مرتبه جابر گفت الله اکبر چرا تکبیر میگه جابر اینجا تکبیره آره جابر عظمتی دید گفت نکنه عظمت خدا یادم بره اونقدر حسین علیه السلام جلوه کرد برای

جابر که این وحشت کرد نکنه جلوه حق یادش بره گفت الله اکبر بعد می گوید عطیه دیدم جابر غش کرد افتاد روی زمین فرشتت علیه شیا من الما ففاقه رفتم آب آوردم زدم به صورتش تا جابر به هوش آمد میگه وقتی به هوش آمد ثم قال یا حسین سه مرتبه گفت یا حسین بعد دیدم این جمله رو گفت گفت حبیب الله یجی آخه چه دوستی هستی که جواب دوستو نمیدی حسین من صدات می کنم عطیه میگه دیدم جابر خودش جواب خودش داد گفت انا لک بالجواب چه جور جواب جابر رو بدی و حال اینکه بین سر و پیکرم جدایی انداخت